

نگاهی به جنبه‌های دیگری از نظرات محسن حکیمی

ناصر اصغری

بیست چهارم بهمن ماه هشتاد و شش

طی این مدت یکی دو ماه گذشته، انگشت نما شدن و زیر فشار رادیکالیسم کارگری قرار گرفتن خط محسن حکیمی، چنان مدافعین این خط را زیر فشار گذاشته است که به معنای واقعی کلمه به سیم آخز زده‌اند. مجبور شده اند لخت و عریان خود را در کنار مرتجعین اسلامی ببینند. و نه تنها این، بلکه مجبور شده‌اند رسماً بگویند که در جنگ با کمونیسم، مذهب‌یون را با آغوش باز می‌پذیرند.

کمونیسم را می‌گوید که از مسلمان قهرمان بسازد

محسن حکیمی در یکی از آخرین شاهکارهایش، که به لطف جنگ بر سر "اساسنامه"ها این فرصت برای مخاطبین وی فراهم شد تا از بعد دیگری از نظرات ایشان مطلع شوند، رسماً گفته است که حاضر است با "کارگران مذهبی" بسازد، اما به هیچ وجه نمی‌تواند با کارگران کمونیست راه بیاید. حکیمی در نوشته "کشمکش دو رویکرد در کمیته هماهنگی و راه برون رفت از آن" به تاریخ ۲۵ مهر ۸۶ مینویسد: "[فعال کارگری جنبشی] (یعنی محسن حکیمی) به این نگاه نمی‌کند که این یا آن کارگر فلان کتاب مارکس یا لنین را خوانده است یا نه. به این نگاه میکند که او در اعتصاب‌ها و اعتراضات کارگران چه می‌کند. البته، این به معنای بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی او نسبت به نظریه‌های ارتجاعی و عقاید خرافی کارگران نیست. بدیهی است که او همچون یک کارگر پیشرو این نظریه‌ها و عقاید را نقد میکند. اما این نظریه‌ها و عقاید ملاک دوری و نزدیکی او با کارگران نیستند." او سپس کلی حرف بی ربط در باره کارگران کمونیست و چپ می‌گوید و برای اینکه نزدیکی‌اش را به اسلامی‌ها توجیه کند، فعال چپ و کمونیست را ترسو، مرعوب شده و بی‌خاصیت نشان می‌دهد و نتیجه می‌گیرد: "فعال جنبشی‌ای که برای ایجاد تشکل به نیروی خود کارگران فعالیت می‌کند، اساس فعالیت خود را بر نزدیکی با دسته اول (یعنی اسلامی‌ها) قرار می‌دهد، ضمن آن که در جریان این نزدیکی و در فضایی دوستانه نظریه‌ها و عقاید خرافی کارگران را نقد می‌کند." یعنی در بین دو فعال کارگری در کنار مذهبی و خرافاتی‌ها قرار می‌گیرد و می‌خواهد آنها را با بحث و نقد قانع کند. محسن حکیمی می‌داند که نسلی از کارگران پا جلو گذاشته‌اند که واقعا مارکس نخوانده‌اند، لنین نخوانده‌اند و الحق شاید باورهای مذهبی هم داشته باشند؛ اما توسل محسن حکیمی به این کارگر که اعتراض هم میکند این نیست که او کارگری رزمنده و اعتراض سازمانده شده است، بلکه همانطور که در نوشته‌اش نشان می‌دهد، از این سر است که کارگر کمونیست را بگوید و حقیر نشان بدهد. محسن حکیمی میتواند این کار را نکند. مثل هر فعال کارگری‌ای که مشککش واقعا سرمایه‌داری است، کارگر سازمان ده و معترض را بشناسد و با او اعتراضات بیشتری سازمان بدهد. اما او مشکل واقعی خود را بارها و بارها توضیح داده است که "کشت و کشتار و جنایات دولت به تنهایی و بدون بهره‌گیری از نقش گروه‌های کمونیستی قادر به تحمیل وضعیت حاضر به کارگران نبوده است." این همان نکته اصلی‌ای است که تمام آسمان ریسمان کردن‌های پشت قهرمان سازی و عمومیت بخشیدن

به "کارگران" مسلمانان، قرار است در برابر فعالین سوسیالیست قرار داده شود.

محسن حکیمی کارگر کمونیستی که زیر سر نیزه پاسداران و حراست، جزوه کمونیستی به دست فعالین کارگری می رساند، خط می دهد و اعتصاب سازمان می دهد را می شناسد و می داند که ترسو نیست؛ کارگران را بر علیه قوانین ضد انسانی می شوراند. اما او درکمال "انصاف" او را در برابر عامل شورای اسلامی کار، که مسلمان است و در زیر فشار اعتراضات کارگری به دنبال شعارهای کارگران برای اینکه انگشت نماتر نشود، او (عامل شورای اسلامی) هم شعاری میدهد، می شکند؛ لگد مال میکند؛ مرعوب شده نشان می دهد، که از عامل شورای اسلامی کار قهرمان بسازد. کارگر کمونیست را می کوبد که به راحتی کنار مذهبیین و جریانات اسلامی قرار گیرد. جمهوری اسلامی نماینده سرمایه نیست!

محسن حکیمی يك مشکل دیگر هم با کمونیستها دارد؛ اینکه کمونیستها بر علیه رژیم اسلامی هستند! در همان نوشته می نویسد: "عزیمت بلاواسطه از عرصه سیاست و مبارزه صرفاً ضد رژیم مبارزه‌ای فراطبقاتی است که کارگران را به زائده و سیاهی لشکر این یا آن جناح از سرمایه‌داری تبدیل می کند، ..."

اول از هر چیزی این نکته شایان توجه است که محسن حکیمی این بحث را در برابر کسانی مطرح کرده است که تا دیروز با هم در يك محفل بودند و قرار بود با هم تشکل کارگری درست کنند. اکنون به نظر می رسد که بخشی از این محفل به این نتیجه رسیده است که مشکل کارگران هر چه باشد، اول باید تکلیفشان را با جمهوری اسلامی معلوم کنند. من در نوشته "پشت صحنه بحران و افول" کمیته هماهنگی "" به این موضوع اشاره کرده‌ام.

نکته دوم اینکه کارگر با جمهوری اسلامی طرف است. یعنی با رژیمی که جز خودشان، همه اعتراف می کنند که از نظر قانون و عملکرد و سیاست متحجر و عقب مانده و آناکرونیستیک (anachronistic) است. کارگر قبل از اینکه کارگر باشد، زن است که در این حکومت به نصف انسان تنزل پیدا کرده است. برای روزه نگرفتن شلاق می خورد. کودکش تحمیق مذهبی میشود. مورد تبعیض ملی، جنسی، مذهبی، و و قرار می گیرد. اگر جزئی از دم و دستگاه حکومت نباشد، غیر خودی است. کارگر با يك چنین پدیده ای طرف است. محسن حکیمی با چنین رژیمی مشکلی ندارد. ظاهراً به این دلیل که ایشان خیلی "ضد سرمایه" هستند. اما "ضدیت" او با سرمایه دکوری در ویترونی است که به درد تزه‌های ارتجاعی و قالب کردن آنها به کارگران میخورد. فقط محسن حکیمی میتواند مدعی باشد که جمهوری اسلامی نماینده سرمایه در ایران نیست. فقط محسن حکیمی میتواند به چشم خانواده کارگر به تیر بسته شده خاتون آباد نگاه کند و بگوید که مشکل کمونیست‌ها این است که با نماینده سرمایه نمی جنگند. فقط محسن حکیمی میتواند به کارگری که دستمزدها ی ناچیزش را دریافت نکرده است و برای آن مجبور شده است اعتراض کند و اعتراضش را به گلوله می بندند، بگوید که جمهوری اسلامی نماینده سرمایه نیست. فقط محسن حکیمی میتواند به کارگران بگوید که قانون کار جمهوری اسلامی قانون کار سرمایه در این کشور نیست. همه اینها را محسن حکیمی در آن جمله نقل قول شده گفته است. از همین نمونه‌ها می توان متوجه شد که ما با چه پدیده‌ای مواجه هستیم. و از همینجا میتوان فهمید که بحران و انزوای این خط که يك خط راست است، از کجا ریشه می گیرد.

ناصر اصغری

۵ فوریه ۲۰۰۸